

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره سوم-پائیز ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۹

کنکاشی در روایات محاکمه ابوالحسین نوری، عارف قرن سوم هجری

(ص ۴۹۱-۴۶۹)

محسن لطف‌آبادی (نویسنده مسئول)^۱، رضا هاشمی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۰۹/۰۴

چکیده

با وجود اینکه در ارتباط با تصوف اسلامی و مشایخ عرفانی تحقیقات بسیاری صورت گرفته و بعضی از دقیق و حقایق عرفان اسلامی تبیین شده، اما هنوز بسیاری از زوایای تاریخ عرفان اسلامی و احوال مشایخ پوشیده مانده است. هرچند منابع تحقیق درباره ابعاد مختلف تاریخ و مبانی عرفان اسلامی و اهل معرفت محدود است، اما میتوان با روشهای مناسب تحقیقی و رفتن به عمق مطالب بر جای مانده از گذشتگان، از این منابع محدود، اطلاعات ارزشمند و در خور توجه بدست آورد. این پژوهش بر آنست تا با تأمل و تعمق در حکایتی از ابوالحسین نوری به واقعیت محاکمه او دست یابد. بعد از بررسی زمان (احتمالاً ۲۶۴ق)، مکان (بغداد) و بازیگران و شخصیت‌های روایتها (نظیر ابوالحسین نوری، غلام خلیل، خلیفه، قاضی و غیره)، یافته اساسی پژوهش حاکی از آنست که اصل حکایت از لحاظ واقعیت اصالت دارد، هرچند که اعتبار برخی از روایتها قابل قبول نیست و تا حدود زیادی تحریف شده است. همچنین جدای از بی‌پروایی و سماجت ابوالحسین نوری که نمایان‌کننده ویژگی شخصیت وی است، از جهت مرام فکری، صفت «ایثار» این عارف قابل توجه است و بعنوان یکی از مهمترین ابعاد فکری او در این حکایت برجسته است و میتوان آن را از اصول اساسی مکتب نوری دانست. وجود همین خصلت مهم بود که باعث بازتاب یافتن این حکایت در متون مختلف، بویژه آثار صوفیان شد.

کلمات کلیدی: روایت، حکایت، ابوالحسین نوری، غلام خلیل، خلیفه، قاضی.

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. Email: mohsenlotfabadi@yahoo.com

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی زبان و ادبیات فارسی و کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی.

مقدمه

منابع شناخت احوال و افکار گذشتگان از جمله اهل طریقت سخت محدود است. از معدود منابع موجود در این باره حکایاتی است که در تراجم یا طبقات روایت شده است. مجموعه حکایاتی که درباره عرفا آورده اند در دو بخش جای می‌گیرد:

۱. حکایاتی که درباره کرامات عرفاست.

۲. حکایاتی که صبغه تاریخی دارند و در شناخت زندگانی آنها سودمند است.

یکی از عارفانی که برغم شهرت بسیار، دقایق احوال او چندان معلوم نیست، ابوالحسین نوری ملقب به امیر القلوب است. اگر چه او را احمد بن محمد و محمد بن محمد نامیده‌اند، اما به نظر می‌رسد نام وی احمد بوده باشد که به ابن البغوی شهرت داشته است.^۱ اصل او از خراسان بود ولی در بغداد به دنیا آمد و زندگانی خود را در همانجا سپری کرد. با سری سقطی و محمد بن علی القصاب صحبت داشته است و احمد بن ابی الحواری را دیده بود. او در سال ۲۹۵ ق از دنیا رفت.^۲

تحقیق در احوال گذشتگان و در اینجا نوری جز با دقیق شدن در هر کدام از اطلاعات بر جای مانده کارساز نخواهد بود؛ بنابراین، شیوه کار بدین صورت است که روی هر کدام از اطلاعات رسیده بطور جداگانه با دیدی عمیق تمرکز خواهد شد و دیده خواهد شد که در روایتها چه تفاوتها و تشابهاتی وجود دارد. این امر سبب می‌گردد که سخنان بیهوده از اصل و واقعیت یک حکایت جدا شود و در نهایت یک جامعیت درباره حکایت بدست خواهد آمد که آن نیز به نوبه خود باعث خواهد شد تا هنگام خواندن حکایت مذکور، آن را با تمام وجود درک کنیم، نه اینکه از آن مانند یک حکایت

۱. «اصل او از خراسان است از روستایی بین هرات و مروالزود که به آن «بغشور» می‌گفتند، بدین جهت او به ابن البغوی معروف شد. عبدالرحمن سلمی، طبقات الصوفیه، بتحقیق نورالدین شریبه (مصر: دارالکتب العربی، ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۳ م)، ص ۱۶۴؛ این نسبت به بزرگان بسیاری تعلق داشته که از این شهر برخاسته بودند و برخلاف گفته سلمی بغشور نام شهری نسبتاً بزرگ است که بازرگانان بسیار داشته است. برای بغشور بنگرید به: ابوالقاسم ابن حوقل، صورة الارض (دارالمکتبه الحیاة بیروت، بی‌تا)، ص ۳۶۹؛ حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده (کتابخانه طهوری، تهران ۱۴۰۳ ق / ۱۳۶۳ ش / ۱۹۸۳ م)، ص ۶۱ و ۹۳؛ یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت: دارالصادر، ۱۳۴۴ ق / ۱۹۶۵ م)، ج ۳ ص ۴۶۸؛ مقدسی، احسن التقاسیم، وضع مقدمته و هوامشه و فهارسه لدکتور محمد مخزوم (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق /

۱۹۸۷ م)، ۲۴۳؛ و برای ابن البغوی بنگرید به: (ابی سعد عبدالکریم السمعانی، الانساب، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی (بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م)، ج ۱، ص ۳۷۴ - ۳۷۶؛ عبدالرحمن الأسیوطی، لب لباب (بیروت: دارالصادر، بی‌تا)، ص ۴۰؛ ابی الحسن علی بن الاثیر، اللباب (مصر: السعادة، ۱۳۵۷ ق)، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲. تمامی منابع در سال مرگ او (۲۹۵ ق) متفق القولند، به جز یک منبع (عبدالرحمان جامی، نفحات الانس (تهران: ۱۳۸۲)، ص ۷۸) که در آن از قول یافعی سال ۲۸۶ ق آورده شده است، اما خود نویسنده (جامی) نیز همان سال ۲۹۵ ق را راجع معرفی می‌کند.

ساده بگذریم. در این پژوهش سعی شده است تا حداکثر استفاده از منابع موجود بعمل آید تا هیچگونه شبهه‌ای در اصالت مقاله بوجود نیاید. بنابراین:

۱. همراه با اصل برخی منابع از ترجمه آنها نیز استفاده شده است.
۲. علاوه بر منابع اصلی، منابع دیگر نیز اهمیت خود را داشته و از میدان دید دور نبوده‌اند.
۳. با توجه به هدف، سعی شده است برای روشن شدن نقاط کور حکایت علاوه بر منابع مربوط به حکایت، اکثر منابع تاریخی و عرفانی مورد بررسی قرار گیرند، تا باین وسیله هیچگونه اطلاعاتی از دید ما پنهان نماند. مسائلی که این پژوهش به دنبال آنست این میباشند که اهمیت این حکایت در چیست و اینکه آیا این حکایت اعتبار و واقعیت تاریخی دارد یا اینکه تحریف شده است. همچنین دلیل و هدف از شکلگیری و نقل این حکایت چه میتواند باشد؟ مسائل دیگری که این پژوهش بدان میپردازد آنست که شخصیت‌های حکایت کیستند؟ (از آنها چه میدانیم؟ وجود خارجی دارند؟ آیا آنچه که در این مورد در روایات آمده قابل اطمینان است؟). آیا زمان و مکان حکایت (واقعه) قابل تشخیص هستند؟ شخصیت‌های حکایت با نوری چه ارتباطی دارند؟ و در نهایت اینکه آیا این حکایت درباره نوری چیزی به ما میگوید؟ نگارندگان امیدوارند در رسیدن به این اهداف تا حدودی موفق شده باشند.

حکایت

(۱) انواع روایت

درباره نوری حدود پنجاه حکایت روایت شده است که واقعه محاکمه وی از مهمترین آنهاست. این حکایت که در منابع مختلف آورده شده، به نظر می‌آید از دو روایت متفاوت سرچشمه میگیرد: یکی روایت عمر البناء البغدادی است که در *حلیه الاولیاء*^۱ آمده و دوم روایت احمد بن عطاء (ف: ۳۰۷ یا ۳۱۱) میباشند که نام او را در *تلبیس ابلیس*^۲ می‌بینیم.

همانطور که گفته شد به نظر می‌آید روایت‌های مختلف این حکایت، از دو روایت سرچشمه میگیرند که این دو روایت از برخی جهات با هم تشابهاتی دارند. در اینجا روایت اول از *حلیه الاولیاء* و روایت دوم از *تلبیس ابلیس* نقل میشود؛ که دلیل اصلی برگزیدن آنها قدمت و اصالت آنها میباشند.

روایت اول: سمعت عمر البناء - البغدادی بمکه - یحکی لما کانت محنه غلام الخلیل و نسبه الصوفیه الی الزندقه. أمر الخلیفه بالقبض علیهم فأخذ النوری فی جماعه، فأدخلوا علی الخلیفه فأمر بضرب اعناقهم، فتقدم النوری مبتدرا إلی السیاف لیضرب عنقه. فقال له السیاف: ما دعاک إلی

۱. اصبهانی، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۲. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، *تلبیس ابلیس (الثقافیه)*، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م، ص ۱۵۵) و عبدالرحمن ابن جوزی، *تلبیس ابلیس* (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸)، ص ۱۴۳.

إلبتدار إلى القتل من بين أصحابك؟ فقال: أثرت حياتهم على حياتي هذه اللحظة فتوقف السيف و الحاضرون عن قتله، و رفع أمره إلى الخليفة. فرد أمرهم إلى قاض القضاء - و كان يلي القضاء يومئذ إسماعيل بن إسحاق - فقدم إليه النورى فسأله عن مسائل فى العبادات و الطهاره و الصلاه. فأجابه ثم قال له: و بعد هذا لله عباد يسمعون بالله و ينظرون بالله و يصدرون بالله و يردون بالله و يأكلون بالله و يلبسون بالله فلما سمع إسماعيل كلامه بكى بكاء طويلا ثم دخل على الخليفة فقال: ان كان هؤلاء القوم زنادقه فليس فى الارض موحد فأمر بتخليتهم. و سأله السطان يومئذ من أين يأكلون؟ فقال: لسنا نعرف الأسباب التي يستجلب بها الارزاق، نحن قوم مدبرون. و قال: من وصل إلى وده أنس بقربه، و من توصل بالوداد فقد اصطفاه من بين العباد.^۱

روایت دوم: بإسناد إلى أبى العباس أحمد بن عطاء قال: كان يسعى با الصوفيه ببغداد غلام الخليل إلى الخليفة فقال ههنا قوم زنادقه فأخذ أبوالحسين النورى، ابوحمزة الصوفى، ابوبكر الدقاق و جماعه من أقران هؤلاء و استتر الجنيد بن محمد بالفقه على مذهب أبى ثور. فأدخلوا إلى الخليفة فأمر بضرب أعناقهم فأول من بدر أبوالحسين النورى. فقال له السيف: لم بادرت أنت من أصحابك و لم ترع. قال: أحببت أن اوثر أصحابى بالحياه مقدار هذه الساعه. فرد الخليفة أمرهم إلى القاضى فأطلقوا.^۲

۲) بررسی روایات

سه تن راوی یعنی عمر البنا البغدادی، ابوعلى دقاق و احمد بن عطاء در میان روایتها دیده میشوند. روایت ابوعلى دقاق بدلیل شباهتهایی که با روایت احمد بن عطاء دارد مانند این جمله که در این دو روایت مانند هم آمده است و در روایت عمر البنا البغدادی وجود ندارد: «استتر الجنيد بالفقه على مذهب أبى ثور» و نیز بدلیل متاخرتر بودن ابوعلى دقاق (ف: ۴۰۵) بر احمد بن عطاء (ف: ۳۰۷ یا ۳۱۱)، میتوان چنین نتیجه گرفت که سند ابوعلى دقاق، همان گفته احمد بن عطاء میباشد که ابن جوزی نیز به آن استناد کرده است.^۳ پس با دو روایت از این حکایت روبروایم که سر منشأ دیگر روایات میتوانند بوده باشند: یکی از عمر البنا البغدادی و دیگری از احمد بن عطاء. روایت ابن عطاء ویژگیهایی دارد (مانند این جمله: «استتر الجنيد بن محمد بالفقه على مذهب أبى ثور» و یا اشاره‌ای که در آن به برخی از محاکمه شونندگان شده است) که با توجه به همین ویژگیها میتوان گفت که روایت دیگر منابع به کدام یک از این دو روایت باز میگردد.

۱. اصبهانی، ج ۱۰، ص ۲۵۰ - ۲۵۱.

۲. ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۵۵ و ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۴۳.

۳. همانجا.

روایاتی چون روایتهای آمده در رساله قشیریه، کشف المحجوب، مصباح الهدایه، تذکره الاولیاء و شرح شطحیات به روایت ابن عطاء باز میگردند و دیگر روایات به روایت عمر البنا البغدادی. البته در این میان باید گفت که روایتی که در احیاء علوم الدین، کیمیای سعادت و آداب الصوفیه آمده بدلیل بسیار کوتاه بودن براحتی نمیتوان مشخص کرد که به کدام اسناد بر میگردند.

نکته دیگر اینکه از میان روایتهای تنها ابن جوزی هر دو روایت را آورده است و چنانچه بنظر می آید او برای استحکام سخن خویش چنین کرده است (چراکه در دیگر قسمتهای کتابش بارها از این روش استفاده نموده است). [برای آگاهی بیشتر از تفاوت بین روایات بنگرید به: جدول تفاوت روایتهای در پیوست مقاله حاضر]. همانطور که گفته شد تفاوتی در اصل روایتهای وجود ندارد، بلکه بیشترین تفاوت در نوع بیان و ساختمان جملات میباشد. تفاوتهای مهم در جدول موجود در انتهای این نوشته آورده شده است؛ با وجود این، لازم است درباره برخی از این تفاوتها توضیحات بیشتری داده شود:

الف) ذهبی نام خلیفه و سال محاکمه را چنین اضافه کرده است: «فأمر الخلیفه المعتمد فی سنه اربعی و ستین و مئتين بالقبض علیهم» (سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۷۱).

ب) هرچند که تفاوتهایی بین روایتهای وجود دارد، اما روایت تذکره الاولیاء که از نظر تاریخی با اشکالاتی مواجه است (که در ضمن مقاله بیان شده است). از نظر ساختاری و بیانی نیز با بقیه تفاوت چشمگیری دارد که این تفاوتها هر چند در اصل سخن نمیباشد، اما بقدری است که نمیتوان بیان نکرد. البته بر کار عطار نمیتوان ایراد چندانی گرفت، چون همانطور که خود او مدنظر داشته است و در مقدمه تذکره الاولیاء عنوان داشته، هدفش تحت تأثیر قرار دادن مخاطب در رابطه با عارفان بوده نه تاریخ نگاری؛ و شاید بهمین دلیل باشد که می بینیم با اصل حکایت بازی میکنند و به آن پایبند نیست. عطار در چگونگی آغاز محنت صوفیان چنین داستان پردازی میکند: «چون غلام خلیل به دشمنی این طایفه برخاست و پیش خلیفه گفت که جماعتی پدید آمده اند که سرود میگویند و رقص میکنند و کفریات میگویند و همه روز تماشا میکنند و در سردابها میروند پنهان و سخن میگویند این قومیند از زنادقه اگر امیرالمؤمنین فرمان دهد بکشتن ایشان مذهب زنادقه متلاشی شود که سر همه این گروهند اگر این چیز از دست امیرالمؤمنین آید من او را ضامنم بثنایی جزیل، خلیفه در حال فرمود تا ایشان را حاضر کردند» (عطار، ص ۴۲).

ج) هجویری با قدری تفاوت نسبت به بقیه منابع، قسمت پیشقدم شدن نوری برای مرگ را چنین آورده است: «خلیفه در وقت بفرمود که گردنهای ایشان بزنند سیاف بیامد و آن هر سه را دست بر بست چون قصد قتل رقام کرد نوری برخاست و بجایگاه رقام بر دستگاه سیاف بنشست بطریقی و طوعی تمام، مردمان عجب داشتند...» (کشف المحجوب: ۲۳۷). عطار که به نوعی از متن کشف

المحجوب هجویری استفاده کرده است تقریباً همان جملات او را نیز آورده (تذکره الاولیاء: ۴۲)، اما متن هجویری مفصلتر است.

د) عطار در آن قسمت از حکایت که قاضی از محاکمه‌شوندگان سؤالات شرعی میپرسد با طبع داستان‌پردازی خود وارد میدان شده و در این قسمت حکایت، جنید و شبلی را بعنوان محاکمه شونده وارد صحنه میکند و چنین میگوید: «...قاضی گفت بی‌حجتی ایشان را منع نتوان کرد. پس قاضی دانست که جنید در علوم کامل است و سخن نوری شنیده بود گفت از این دیوانه مزاج یعنی شبلی چیزی از فقه بی‌رسم که او جواب نتواند داد پس گفت از بیست دینار چند زکات باید داد شبلی گفت بیست و نیم دینار گفت این زکات این چنین که نصب کرده است گفت صدیق اکبر رضی الله عنه که چهل هزار دینار بداد و هیچ باز نگرفت گفت این نیم دینار چیست که گفتمی گفت غرامت را که آن بیست دینار چرا نگاه داشت تا نیم دینارش ببايد داد پس از نوری مسئله پرسید از فقه در حال جواب داد قاضی خجل شده...» (همانجا).

در اینجا بوضوح مشاهده میشود که چگونه عطار با حکایت بازی میکند. آیا واقعا اینکار عطار به سبک او باز میگردد؟

یافته‌ها

۱) زمان محاکمه

الف) تنها در یک منبع به سال وقوع این حادثه اشاره شده است، یعنی سال ۲۶۴ق (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ۷۱). که ذهبی این سال را بطور صریح سال محاکمه نوری معرفی میکند و علاوه بر آن، آن را سال ورود غلام خلیل از واسط به بغداد (تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۷) و سال آغاز محنت غلام خلیل (همان، ج ۲۱، ص ۱۴) نیز میداند. و اینچنین با توجه به یک منبع می‌بینیم در همان سال که غلام خلیل وارد بغداد میشود، به دشمنی صوفیان بر میخیزد و عده‌ای از آنها را گرفتار میکند. ذهبی آنچنانکه اکثر مطالب مربوط به محنت را از زبان ابن‌الاعرابی (ف ۳۴۱) نقل میکند؛^۱ باز از زبان او میگوید: «در همان سال آغاز محنت، عده‌ای توسط مردم مخفی شدند، عده‌ای رهایی یافتند و عده‌ای مدتی زندانی گشتند» و بعد مخصوصاً به نوری اشاره میکند که به رقه میگریزد (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۸۴ - ۲۸۵) و این گریز احتمالاً پس از گرفتاریش بوده است که ناخواسته مجبور به این کار شده است.

۱. این موضوع نشان می‌دهد که احتمالاً ابن‌الاعرابی درباره محنت مکتوبی بر جای گذاشته باشد، همچنانکه میدانیم نویسنده متصوفه بوده است. سرگین، ج ۱، ص ۹۶۵؛ همچنین در حلیة الاولیاء آمده است: «له التصانیف المشهورة»، اصبهانی، ج ۱۰، ص ۳۷۵.

ب) البته باز هم در تایید سال ۲۶۴ق میتوان گفت و این احتمال را داد که واقعه بین سالیان ۲۶۲ق یا ۲۶۴ق و سال ۲۶۹ق رخ داده است. سال ۲۶۴ق سال آغاز محنت صوفیان (تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۷ و ج ۲۱، ص ۴۱). و سال ۲۶۲ق سالی است که اسماعیل بن اسحاق در بغداد به قاضی القضاتی منصوب میشود و سال ۲۶۹ق، سال وفات یکی از حاضران در محاکمه یعنی ابوحمزه بغدادی میباشد. پس میتوان گفت این محاکمه بین سالیان ۲۶۲ق یا ۲۶۴ق و سال ۲۶۹ق رخ داده است و به احتمال بسیار زیاد در سال ۲۶۴ق.

ج) باز هم میتوان در سال ۲۶۴ق دقیقتر شد و گفت به احتمال زیاد در نیمه دوم این سال قمری (یا نیمه اول سال ۲۶۵ق) محاکمه رخ داده است ((۱/۱ / ۱ / ۲۶۴ق) مطابقت دارد با (۲۷ / ۶ / ۲۵۶ ش))، زیرا در تاریخ می‌بینیم که الموفق در محرم این سال بدلیل اختلاف با برادرش بر سر مسئله‌ای بسوی سامرا لشکرکشی دارد.

۲) مکان محاکمه

بغداد محل محاکمه بوده است، زیرا زمان قاضی القضاتی اسماعیل بن اسحاق در هنگام محاکمه در بغداد بوده است. دلایل دیگر در تایید مکان محاکمه در قسمت زمان محاکمه آورده شده است و هیچ شکی در مکان محاکمه (بغداد) نمی‌گذارد.

۳) شخصیت‌های محاکمه

شخصیت‌های محاکمه به دو دسته محاکمه‌کنندگان و محاکمه‌شوندگان تقسیم میشوند.

۳ - ۱) غلام خلیل

الف) شخصی که باعث محنت صوفیان آن عهد و یکسری محاکمات علیه آنها شد. او صوفیان را به زندانه منسوب میکند و باعث گرفتاری آنها میشود، اما همانطور که از خود حکایت بر می‌آید او بانی اصلی محنت صوفیان و محاکمه ابوالحسین نوری است.^۱

۱. غلام خلیل: احمد بن محمد بن غالب بن خالد بن مرداس، ابوعبدالله الزاهد الباهلی البصری المعروف به غلام خلیل. در بصره به دنیا آمد ولی در بغداد زندگی کرد و در همانجا از دنیا رفت (۲۷۵ق) و در بصره دفن شد. چهره او در متون عرفانی به دلیل اعمالش نسبت به صوفیان بسیار تیره است و در متون تاریخی نیز چهره چندان خوبی ندارد و از نظر فقهی قابل اطمینان نیست، با این همه در زمان خود در بغداد جلال و عظمتی داشته است. هجویری او را چنین توصیف می‌کند: «این غلام خلیل مرد مرائی بود و دعوی پارسائی و صوفی‌گری کردی و خود را در پیش خلیفه و سلطانان معروف گردانیده بود بمکر و شعبده و دین را به دنیا بفروخته چنانکه اندر زمانه ما بسیارند و ...»

مساوی مشایخ و درویشان بر دست گرفته بود در پیش خلیفه و مرادش آن بود تا مشایخ مهجور گردند کس بدیشان تبرک نکند تا جاه وی بر جای بماند بخ بخ سمنون و مشایخ کی مر ایشانرا یک کس بیش نبود بدین صفت امروز درین زمانه هر محققى را صد هزار غلام خلیل هست اما پاک نیست بمردار کرکسان اولیتر باشد...» هجویری، ص ۱۷۲. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۱۳، ص ۲۸۲-۲۸۵، ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۶۵-۲۶۷؛ شمس

ب) ذهبی بیشترین اطلاعات را درباره محنت غلام خلیل در اختیار می‌گذارد (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۸۲ - ۲۸۵ و تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۶ - ۲۷۸). او چنین آورده است: «غلام خلیل در ابتدای سال ۲۶۴ق از واسط وارد بغداد میشود». بعد از زبان ابن الاعرابی ادامه میدهد که «بر سر مسئله محبت، جماعتی از اهل بغداد را به زندقه منسوب کرد و اینکار او تا جایی پیش رفت که دولت و عوام را با خود همراه کرد و اینچنین جاسوسان نام هفتاد و اندی نفر را به ثبت رساندند و موجبات رنج و آزار صوفیان را بوجود آوردند.»

ج) آنطور که از اطلاعات بازمانده پیداست غلام خلیل اهل بصره بود و به کمک عالمان و زاهدان بصره‌ای در بغداد برای کاهش قدرت و ارزش صوفیان بغداد شروع به این دسیسه چینی کرده بود (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۷).^۱ احتمالاً این بلا تا زمان مرگ غلام خلیل (۲۷۵ق) و یا حتی تا زمان مرگ الموفق (۲۷۸ق) ادامه داشته است.

۳ - ۲) خلیفه

ذهبی به صراحت به نام المعتمد بالله بعنوان خلیفه حاضر در محاکمه اشاره کرده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۷۱). با اینکه در عظمت ذهبی بعنوان تاریخ‌نویسی بزرگ شکی نیست، اما دلایلی وجود دارد که به ما این اجازه را میدهد که به معتمد بعنوان همان خلیفه محاکمه شک کنیم. زیرا در مکان محاکمه که بغداد باشد، نمیتوان شک کرد (همانطور که در سطور قبل آمد). پس باید خلیفه در زمان محاکمه در بغداد بوده باشد. و همچنین طبق روایات حکایت و آنچه که پیداست، خلیفه باید در بغداد بوده باشد، اما در آن زمان (دهه هفتاد قرن سوم هجری قمری) سامرا مرکز خلافت بوده و در سال ۲۸۰ق است که معتمد مرکز خلافت را دوباره به بغداد منتقل میکند (هر چند که از سال ۲۶۲ ق بدلیل تحریکات زنگیان و یعقوب لیث صفاری اهمیت خود را بدست

الدین محمد ذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی (دارالمعرفة، بیروت: بی تا)، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ الاتابکی، ج ۳، ص ۷۲؛ بغدادی، ج ۵، ص ۷۸ - ۸۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۶ - ۲۷۸، ابن الکثیر، ج ۱۱، ص ۵۸.

۱. جامی در نفحات الانس، در قسمت علی بن حمزة الاصفهانی سخنی درباره غلام خلیل آورده است که جالب توجه است: «غلام خلیل در آخر عمر مجذوم شد؛ یکی از بزرگان این طائفه شنید؛ گفت: یکی از نارسیدگان متصوفه همّت در وی بسته است و نیک نکرده است که او منازع این طائفه است گاه گاه اعمال ایشان بوی انجام میگرفت خدایش شفا دهد. این سخن با غلام خلیل گفتند. از آن توبه کرد و هرچه داشت پیش مشایخ فرستاد قبول نکردند. بنگر که انکار این طائفه آخر آن مرد را به توبه رسانید؛ کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود.» (نفحات الانس، ص ۱۰۰) این سخن تنها در نفحات دیده شده است؛ آیا این روایت برای نشان دادن حقانیت متصوفه و آشکار کردن خطای غلام خلیل ساخته و پرداخته نشده است؟

آورده بود. در اینجاست که نمیتوان براحتی گفت معتمد در زمان محاکمه در بغداد میتوانسته باشد. پس منظور از خلیفه چه کسی میتواند باشد؟

الف) میتوان با ملاحظاتی همان معتمد را بعنوان خلیفه مورد نظر دانست؛ آنهم با این احتمال که در آنزمان بجای اینکه در سامرا بوده باشد در بغداد بوده، چون همانطور که گفتیم از سال ۲۶۲ق بغداد دوباره اهمیت خود را باز می‌یابد هر چند که مرکز خلافت نمیشود.

ب) از طرفی میتوان گفته ماسینیون را صحیح دانست که موفق را خلیفه حاضر در محاکمه معرفی میکند و او را کسی میداند که فرمان گرفتن صوفیان را داده است (ماسینیون، ج ۱، ص ۵۷).

ج) ذهبی در جایکه از زبان ابن الاعرابی درباره محنت صوفیان صحبت میکند، نمیگوید مادر معتمد خلیفه را بر گرفتن صوفیان تحریک کرد، بلکه نام موفق را می‌آورد.^۱ این را باید اضافه کرد که موفق و معتمد از یک مادر نبوده‌اند (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲ و ۱۳، ص ۵۴۰، ۱۶۹).

د) در منابعی که از این دو برادر صحبت میشود، می‌بینیم خلیفه واقعی موفق است و معتمد تنها نام خلیفه را بر خود دارد؛ قدرت موفق مخصوصاً از زمان ولیعهدیش (۲۶۱ق) و موفقیت‌هایش در برابر زنگیان و صفاریان بالا گرفت.

ه) و دیگر اینکه وقتی در کتب تاریخی به سالشماری سالهای ۲۶۲ تا سال ۲۶۹ق یعنی سالهایی که ممکن است این محاکمه در آن رخ داده باشد، مینگریم، موفق بیشتر در بغداد حاضر است. مثل این است که سامرا از آن معتمد و بغداد جایگاه موفق باشد، مخصوصاً در سال ۲۶۴ق این موضوع بیشتر بچشم می‌خورد.^۲

بنابراین، با این اوصاف بهتر است خلیفه زمان محاکمه را موفق (ولیعهد معتمد) بدانیم نه معتمد.

۳ - ۳) قاضی

الف) از میان روایتهای منابع مختلف، تفاوت آشکار در این مورد بین دو روایت *حلیه الاولیاء* از عمر البنا البغدادی (اصبهانی، ج ۱۰، ص ۲۵۰) و روایت *کشف المحجوب* (هجویری، ص ۲۳۷) دیده میشود که نام قاضی را آورده‌اند؛ البته منابع دیگر که نام قاضی را آورده‌اند به نوعی بهمان روایت عمر البنا البغدادی باز میگردند. (بنگرید به: جدول تفاوت روایتها)

ب) در اینجا باید گفت که با احتمال بسیار زیاد گفته هجویری مبنی بر اینکه قاضی محاکمه عباس بن علی است، اشتباه میباشد (همانجا). این امر به دو دلیل است: ۱) فقط در یک منبع نام او آمده است. ۲) در متون میتوان نامی از اسماعیل بن اسحاق بعنوان قاضی در این قرن یافت که در زمان

^۱ ذهبی آورده است: «كانت السيدة والده موفق مائله إلى غلام خليل». (تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۷)

^۲ نگاه کنید به: ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۱۷۳ - ۲۲۴؛ ابن الکثیر، ج ۱۲، ص ۳۸ - ۴۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۱، ص ۸ - ۳۴؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۰۳ - ۳۴۶.

محاکمه (که در سطور قبل بیان گردید) مسند قاضی القصاتی را در بغداد بر عهده داشته است و بر عکس در هیچ جایی نمیتوان نشانی از یک قاضی بنام عباس بن علی در قرن سوم هجری در بغداد پیدا کرد، چه برسد به اینکه یک قاضی با این نام در زمان محاکمه بوده باشد.^۱

بنابراین، احتمالاً سخن هجویری در مورد قاضی محاکمه بی‌بنیاد است. همچنین علاوه بر این مسئله، سخن او در این مورد که میگوید: «هر سه را به خانه برد» نیز احتمالاً بی‌بنیاد باشد (هجویری، ص ۲۳۷)، زیرا در منابع دیگر دیده میشود که علاوه بر اشخاصی که نام میبرند، اغلب اشاره میکنند که «جماعتی دیگر» نیز گرفتار شدند! عطار نیز که از متن هجویری استفاده کرده است، محاکمه شونده‌گان را همان چند تن میداند (که مانند هجویری اشتباه کرده است و این علاوه بر اشتباهات دیگر عطار است). (بنگرید به: جدول تفاوت روایتها)

ج) نکته‌ای قابل توجه در رابطه با این شخصیت وجود دارد و آن اینکه او طرف دیگر محاکمه (غلام خلیل) را قبول نداشته است (هر چند که این اختلاف در زمینه حدیث بوده است).^۲

با مشاهده رفتار او در سیر محاکمه میتوان دید که چگونه او علاوه بر سخنان ابوالحسین نوری، در روند محاکمه تأثیر داشته است و با سخنان خود موجبات تغییر نظر خلیفه و در نتیجه آزادی محکومان را فراهم آورده است.

۳ - ۴) ابوالحسین نوری

نقش اوّل و شخصیت اصلی حکایت میباشد که این حکایت بر محور او و عمل او (ایثار) می‌گردد و نامش در تمامی منابع آمده است. باید گفت که او از کسانی است که این محاکمه و محنت غلام خلیل، بیش از دیگران بر زندگی او تأثیر گذاشته است و وقتی در باب محنت غلام خلیل (یا محنت صوفیه) به منابع صوفیه و غیره رجوع میشود، ملاحظه می‌گردد که این محنت همانطور که با نام

۱. اسماعیل بن اسحاق: ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم الجهضمی الأزدی از خاندان ابن درهم (یا آل حماد یا بنو حماد) که به عنوان افراد خاندانی از عالمان و قضات مالکی که در سده‌های ۲ تا ۴ ق در عراق می‌زیسته اند و ابواسحاق از مهمترین افراد این خاندان بود.

عالم، محدث، فقیه و قاضی مالکی در بصره زاده شد (۱۹۹ یا ۲۰۰ ق). در سال ۲۶۹ قضای هر دو ناحیه بغداد و سپس منصب قاضی القضاتی را پس از مرگ ابن ابی الشوارب بر عهده گرفت و تا آخر عمر (۲۸۲) در این مقام باقی می‌ماند. درباره او بنگرید به: ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۳۴۶ - ۳۶۸؛ بغدادی، ج ۶، ص ۲۸۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۳۳۹ - ۳۴۲؛ ابی عبدالله یاقوت حموی، معجم الادباء (قاهره: دارالفکر، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م)، ج ۶، ص ۱۲۹ - ۱۴۰؛ ابن الکثیر، ج ۱۱، ص ۷۷؛ ابن العماد، ج ۲، ص ۱۷۸؛ الصفدی، ج ۹، ص ۹۱ - ۹۳؛ شمس الدین محمد ذهبی، تذکره الحفاظ، (تهران: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ ق)، ج ۲، ص ۶۲۵ - ۶۲۶؛ ابن الاثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۱۳.

۲. نگاه کنید به: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۲۷۷؛ بغدادی، ج ۵، ص ۷۸.

غلام خلیل پیوند خورده است، به نوعی با نام ابوالحسین نوری نیز پیوند دارد، مانند پیوندی که احمد بن حنبل با محنت خلقت قرآن دارد.

۳- ۵) ابوحمزه بغدادی

الف) هجویری و عطار در این حکایت نام او را بصورت مجهول آورده‌اند، اما در جایکه از ابوحمزه بغدادی صحبت میکنند به صراحت معلوم میشود که منظورشان از ابوحمزه و بوحمزه همان ابوحمزه بغدادی معروف است.^۱

ب) نام ابوحمزه صوفی که ابن جوزی آورده، همان^۲ ابوحمزه بغدادی است که به ابوحمزه صوفی هم معروف بوده و نام او را با این صفت بیشتر در کتب تاریخی می‌بینیم^۳ نه در کتب مربوط به صوفیان. شخص دیگری با نام «ابوحمزه صوفی» در آن عصر نمیتوان یافت.

ج) علاوه بر اینکه هجویری (هجویری، ص ۱۹۴) و به دنبال او عطار (عطار، ص ۷۳۳) به صراحت او را حاضر در محاکمه معرفی میکنند، مرام و مسلک و سخنان و احوال او نیز این مسئله را تأیید میکند که میتوانستند براحتی به او جرم زندقه را منسوب کنند.

د) همچنانکه ابوحمزه، ابوبکر دقاق و نوری را در این حکایت در کنار هم می‌بینیم، در حکایتی دیگر نیز که در شرح حال ابوبکر دقاق آورده شده است، هر سه این عارفان را در مسجد شونیزیه می‌یابیم^۴ که در کنار یکدیگرند و در نتیجه میتوان گفت بودن هر سه این عارفان در محاکمه نمیتوانسته اتفاقی باشد.

ه) پس منظور از ابوحمزه یا ابوحمزه صوفی که هجویری و ابن جوزی آورده‌اند، همان ابوحمزه بغدادی صوفی بزاز از عارفان بزرگ قرن سوم هجری است.^۵ باید گفت این شخصیت میتوانسته در محاکمه حاضر بوده باشد و دلیلی بر رد آن وجود ندارد.

۱. هجویری در جایی که از ابوحمزه صحبت می‌کند، آورده است: «وی آن بود که اندر وقعت نوری و بلاء وی با وی بوده کی خداوند تعالی جمله را خلاص داد» (هجویری، ص ۱۹۴). عطار نیز در قسمت ابوحمزه آورده است: «و از آن قوم بود که خلیفه ایشان را گرفت تا بکشد پس نوری در پیش رفت تا خدای - تعالی - همه را خلاص داد» (عطار، ص ۷۳۳).

۲. نگاه کنید به: ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۲۶؛ بغدادی، ج ۱، ص ۳۹۰؛ ابن کثیر، ج ۶، ص ۱۰۴ و غیره.

۳. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۴۳. در کتب دیگر نیز این حکایت ذیل نام ابوبکر دقاق آمده است مانند: سمعی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۰؛ و ابن کثیر ج ۱۱، ص ۱۰۳؛ ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۴۱۵.

۴. ابوحمزه بغدادی: محمد بن ابراهیم، ابوحمزه بغدادی صوفی بزاز. که با سری سقطی، بشر حافی، خیر نساج، ابوعلی رودباری، ابونصر تمار و ابوالحسین نوری مصاحبت داشته است. برخی به او نسبت حلولی داده اند. خواجه عبدالله انصاری او را نزدیک به بشر حافی می‌شمارد. (طبقات الصوفیه، ص ۱۲۷). او در سال ۲۶۹ق در بغداد از دنیا رفت. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۲۶ - ۲۲۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۵۴ - ۱۵۶؛ الصفدی، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵؛ الاتابکی ج ۳: ۴۶. بغدادی، ج ۱، ص ۳۹۰ - ۳۹۴؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۰۴؛ عطار، ص

۳ - ۶) ابوبکر دقاق

او از عارفان بزرگ قرن سوم هجری است که می‌توانسته در محاکمه حضور داشته باشد و دلیلی بر انکار حضور او وجود ندارد.^۱

الف) او نیز از نظر مرام، مسلک، سخنان و احوال همچون ابوحمزه بغدادی و نوری است و می‌توانسته براحته مورد اتهام زندقه قرار گیرد.

ب) دیگر اینکه همانطور که در قسمت ابوحمزه بغدادی آوردیم، حکایتی در شرح حال ابوبکر دقاق می‌آورند که او را کنار نوری و ابوحمزه نشان میدهد و این نشان از ارتباط و نزدیکی این سه با هم دارد.

۷۲۳ - ۷۲۶؛ سلمی، ص ۲۹۳ - ۲۹۸، قشیری، ص ۹۱ - ۹۲؛ هجویری، ص ۱۹۴؛ انصاری، ص ۱۴۸ - ۱۴۹، جامی، ص ۷۰ - ۷۱.

برای ترجیح دادن سال ۲۶۹ ق به عنوان سال مرگ ابوحمزه بغدادی بر سال ۲۸۹ ق و استفاده از آن در متن دلایلی وجود دارد:

الف) چنانکه در منابعی که شرح حال این عارف آمده است، او شاگرد بشار حافی بوده است. بشار در سال ۲۲۷ ق از دنیا می‌رود. (ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۹۶ - ۶۰۳؛ هجویری، ص ۱۳۰ - ۱۳۲؛ اصبهانی، ج ۸، ص ۳۳۶ - ۳۶۰؛ قشیری، ص ۴۶ - ۴۹؛ بغدادی، ج ۷، ص ۶۷ - ۸۰؛ سلمی، ص ۳۹ - ۴۷؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۶، ص ۱۰۵ - ۱۱۳ و...) در سال مرگ او شکی نیست، زیرا تمامی منابع در آن اتفاق نظر دارند. با توجه به سال مرگ بشار حافی، اگر سال ۲۸۹ ق را سال مرگ ابوحمزه به حساب آوریم و مدت عمر او را به طور متوسط هفتاد و حداکثر هشتاد سال بگیریم، باید بگوییم در زمان مرگ بشار حافی، او هشت یا هجده ساله بوده است، پس چگونه توان او را شاگرد و بهره گرفته از بشار شمرد؟

ب) آن طور که پیداست از نظر منابع سال ۲۶۹ ق بر سال ۲۸۹ ق ارجحیت دارد و برگزیدن آن به عنوان سال مرگ این عارف صحیح تر به نظر می‌آید.

۱. ابوبکر دقاق: همان محمد بن عبدالله ابوبکر دقاق که او را با این لقب در البداية و النهایة و النجوم الزاهرة و همچنین در نسخه بدل ترجمه حال او در المنتظم (ابن جوزی، ج ۱۳، ص ۲۰ - ۲۱) می‌بینیم؛ اما در کتب دیگر با لقبی متفاوت آمده است مانند: الزقاق (سمعانی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ بغدادی، ج ۵، ص ۴۴۲ - ۴۴۳؛ اصبهانی، ج ۱۰، ص ۳۴۴؛ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۰ - ۲۱). در الانساب سماعی آمده است: هذه النسبة الى الرق و بيعة و علمه و اصلاحه و يا الرقاق (ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۴۱۵؛ ابن الاثیر، اللباب، ج ۱، ص ۵۰۵؛ ابن الاثیر در اللباب آورده است: هذه النسبة إلى الرق و بيعة). او در سال ۲۹۰ ق از دنیا رفت. (ابن الکثیر، ج ۱۱، ص ۱۰۳ - ۱۰۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۰ - ۲۱؛ الاتابکی، ج ۳، ص ۱۳۱). او از شیوخ بزرگ صوفیان است و اهل مجاهدت و ریاضت و برای او کرامات و احوال عجیب نسبت داده اند. با تمام این احوال نشانی از او در متون مربوط به ترجمه حال صوفیان (به جز در کتاب اصبهانی، ج ۱۰، ص ۳۴۴؛ و ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۲، ص ۴۱۵) نمی‌بینیم.

۳- ۷) شحام

در هیچ کجا نشانی از این نام نمیتوان یافت، مگر همان نام که در روایت رساله قشیریه آمده است (قشیری، ص ۳۶۱ و قشیری، ترجمه عثمانی، ص ۴۰۳). با وجود این، نمیتوان وی را حذف کرد و امکان دارد که شهرت چندانی نداشته تا نامش در دیگر کتب برجای بماند. در محنت غلام خلیل افراد زیادی در بغداد گرفتار شدند که حدود هفتاد نفر میشدند و احتمال اینکه او یا رقّام یکی از آن اشخاصی باشند که ما آنها را شناسیم وجود دارد.^۱

۳- ۸) رقّام

الف) این شخصیت مانند شحام هویتی مجهول دارد. با اینهمه نام او در سه منبع دیده میشود (بنگرید به: جدول تفاوت روایتها). عطار با اینکه از متن هجویری استفاده کرده، بجای رقّام، ارقام می آورد که این نیز اشتباهی از چند اشتباه او در این حکایت است.^۲

ب) در دائرة المعارف بزرگ اسلامی پیشنهاد میشود که رقّام را همان رویم بن احمد بدانیم (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲)، اما اینکه چرا چنین پیشنهادی داده میشود مطلبی نمیافزاید و در اینجا نیز دلیلی بر پذیرفتن این نظر وجود ندارد. هر چند که بتوان رویم بن احمد (ف ۳۰۳) را جزء حاضران در محنت بحساب آورد دلیلی بر بودن او در محاکمه ابوالحسین نوری وجود ندارد.^۳

ج) نظر دیگری را نیز میتوان مطرح کرد و آن اینکه به احتمال بسیار کم نام رقّام به ابوبکر رقاق (یا همان دقاق، یا زقاق) برمیگردد و از این طریق شاید بتوان او را همان ابوبکر دقاق (که وصفش گذشت) بحساب آورد.

۱. نگاه کنید به: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۸۴.

۲. سمعانی در الأنساب می گوید: «الرَّقَامُ هَذِهِ النِّسْبَةُ إِلَى الرَّقْمِ عَلَى الثِّيَابِ التَّوْزِيَةَ الَّتِي تَجَلِبُ مِنَ فَارِسٍ» (الأنساب، ج ۳، ص ۸۳). در آثار صوفیان به شخصی با لقب رقّام برخورد نشد و در کتب دیگر اگر به شخصی با این لقب برخورد شد، آن شخص نه از نظر صوفی بودن و نه از نظر زمانی با محاکمه ابوالحسین نوری مطابقت ندارد. مانند: ابوحضض محمد بن احمد بن التستری الرقام من اهل التستر (سمعانی، ج ۳، ص ۸۴) یا ابوالولید عباس بن الولید الرّقّام القطان (ابن الاثیر، اللباب، ج ۱، ص ۴۷۳).

۳. رویم بن احمد نیز در محنت غلام خلیل گرفتار شد و به موجب آن به شام رفت (ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۱۶۳؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۱۲۱) این در حالی است که اسماعیل ابن اسحاق (قاضی محاکمه نوری) او را در بغداد بر منصب قضاوت گماشته بوده است. (ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۳۳) یعنی حتّی از جنید هم موقعیت مناسبتر و محکم تری داشته است، اما باز هم گرفتار می شود؛ به نظر می آید او نیز مانند نوری بعضی مواقع بی پروا سخن می گفته است و همچون جنید در سخن گفتن محافظه کاری نمی کرده، اما دلیل نمی شود که در محاکمه نوری حضور داشته باشد.

۳ - ۹) جنید

نام جنید^۱ و شخصیت او به دو شکل در حکایت آمده است:

الف) در سه منبع بیرون از محاکمه دیده میشود که خود را از طریق فقه و علم خویش از دست غلام خلیل نجات میدهد.^۲ (بنگرید به: جدول تفاوت روایتها)

ب) عطار او را جزء محاکمه شوندگان آورده است.^۳ همانطور که قبل از این گفتیم عطار تا حدودی حکایت را به شیوه خود بیان کرده و زیاد به اصل ماجرا و واقعیت پایبند نبوده است و در اینجا همین سهل انگاری در نقل روایت روی داده است و به اشتباه جنید را حاضر در محاکمه و جزء محاکمه شوندگان آورده است. در نفی سخن عطار دلایلی وجود دارد:

(۱) مهمترین دلیل همان سخن سه منبع قبل از او در این مورد میباشد: «او خود را از طریق فقه نجات داد.»

(۲) در میان حکایات دیگر مربوط به نوری به حکایتی برخورد میکنیم که نشان میدهد جنید هنگام محنت صوفیان چگونه خود را نجات داده است و اینکه اصلاً مورد محاکمه قرار نمیگیرد.^۴

(۳) این دو دلیل به غیر از این مسئله میباشد که نام او تنها در یک منبع جزء محاکمه شوندگان آمده است.

۳ - ۱۰) شبلی

نام شبلی^۵ را تنها عطار آورده است و آنهم جزء محاکمه شوندگان که با حقیقت و واقعیت همخوانی ندارد.^۶ چرا که: (۱) نام او تنها در یک منبع آمده است. (۲) در منابعی که درباره شبلی مطالبی آورده‌اند، آمده است که او ۸۷ سال عمر کرده و در سال ۳۳۴ ق از دنیا میرود. با توجه به این اعداد و نکات، شبلی در زمان محاکمه هفده ساله و حتی در زمان مرگ غلام خلیل ۲۸ ساله بوده است. پس حتی این احتمال که در هنگام محنت غلام خلیل مورد بازخواست قرار گرفته باشد، خیلی کم

۱. جنید: جنید بن محمد، ابوالقاسم الخزاز القواریری البغدادی، اصلش از نهادند بود و در بغداد به دنیا آمد (بعد از سال ۲۲۰ ق)، در آنجا زندگی کرد و در همانجا در سال ۲۹۸ ق از دنیا رفت. از نظر فکری و مشربی تا حدودی با ابوالحسین نوری موافقت داشته است، اما عقیده داشته که در ملاً عام نباید هر حرف و سخنی را بیان کرد؛ به همین دلیل، برعکس نوری، دشمنان صوفیان و بدخواهان نتوانستند بر او دست یابند.

۲. قشیری، ص ۳۶۱؛ ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۱۵۵؛ عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه، تصحیح و مقدمه و تعلیقات آقای جلال الدین همایی (تهران: زوار، ۱۳۸۱)، ص ۳۴۷.

۳. برای نمونه نگاه کنید به: انصاری، ص ۱۹۰؛ جامی، ص ۷۸.

۴. شبلی: ابوبکر شبلی، دلف بن جعفر، اصل او از خراسان از اُسروشَنّه و محل تولد و زندگی او بغداد است، ولی چنانچه گفته اند متولد سامراست. تقریباً تمامی منابع (به جز در شذرات الذهب که سال مرگ او را ۳۳۵ آمده) سال مرگ او را ۳۳۴ آورده اند.

است چه برسد به اینکه در محاکمه حضور داشته باشد؛ هر چند که میدانیم در عصر خودش از صوفیان بزرگ محسوب میشده است.

حکایت بازسازی شده

با استناد به تمامی منابع: (مطالبی که در پرانتز قرار داده شده است؛ جزء متن روایات نمیباشد).
(در سال ۲۶۴ ق) در بغداد عده‌ای (از زاهدان بصره‌ای) و در رأس آنها غلام خلیل از صوفیان نزد خلیفه (که فی الواقع در آن زمان مؤفق بوده است) سخن چینی و بدگویی کردند و آنها را به زندقه منسوب داشتند. (که هریک را بدلیلی و ابوالحسین نوری را به سبب گفتن این سخن: «أنا اعشقی و اعشقی» دستگیر کردند و به کمک مادر مؤفق، او [یعنی مؤفق] را راضی کردند تا حکم دستگیری و مرگ آنها را صادر کند و با صادر شدن این حکم محنت آغاز شد). بعد از آن خلیفه فرمان دستگیری صوفیان را صادر کرد و عده‌ای (حدود ۷۲ نفر) از آنها را در بغداد دستگیری کردند که از جمله آنها ابوالحسین نوری، ابوحمزه صوفی بغدادی، ابوبکر دقاق، شحام و رقّام بودند. (البته عده‌ای به کمک مردم پنهان شدند و عده‌ای گریختند و یک صوفی مانند) جنید، خود را از طریق فقه نجات داد که بر مذهب ابو‌ثور بود.

آنها را پیش خلیفه بردند، او به زدن گردنهایشان فرمان داد. در هنگام گردن زدن، نوری، خود پیش قدم و شروع کننده شد تا گردنش را بزنند؛ جلاد از عمل نوری متعجب شد و به او گفت: «چرا از بین دوستانت برای مردن چنین پیش قدم میشوی؟ نمیترسی؟» نوری گفت: «دوست دارم حتی اگر مکانش باشد به اندازه یک لحظه از زندگی خود را بخاطر دوستانم ایثار کنم». جلاد و دیگران در کشتن آنها درنگ کردند و این خبر به خلیفه رسید. خلیفه رسیدگی به این قضیه را به قاضی القضاة - که در آنزمان اسماعیل بن اسحاق آن را بر عهده داشت - سپرد. قاضی سؤالاتی فقهی در زمینه عبادت و طهارت از او پرسید و نوری جواب داد؛ سپس نوری به قاضی گفت: «اینهمه گفتی ولی بعد، بدانکه برای خدا بندگانی وجود دارند که برای رضای خدا میشنوند و نگاه میکنند و می‌نشینند و حرکت میکنند و می‌خورند و می‌پوشند و...». وقتی اسماعیل سخنان او را شنید گریه‌اش گرفت آنها هم گریه‌ای طولانی. سپس پیش خلیفه رفت و به او گفت: «همانا اگر این جمع از زنداقه باشند پس در روی زمین یک نفر یکتا پرست نخواهد بود». پس از آن، فرمان رهایی آنها را دادند و در آنزمان خلیفه از آنها پرسید: «از کجا می‌خورید؟» گفته شد: «ما دلیل و سببی را برای بدست آوردن روزیمان نمیشناسیم؛ ما قومی هستیم که کارمان به خدا واگذار شده است». و بعد ادامه دادند: «کسی که به دوستی او رسید به قرب او نزدیک شد و کسی که به دوستی او یابد پس او را از بین بندگان برگزیند».

بحث

(۱) اهمیت حکایت از دو جهت قابل توجه است:

(الف) رابطه آن با یک واقعه (محنت غلام خلیل).

(ب) رابطه آن با شخصیت اصلی حکایت (ابوالحسین نوری).

(۲) از نظر اعتبار تاریخی در سیر مقاله بحثهای مفصلی گردید، که با توجه به آنها باید گفت «آری» اعتبار تاریخی دارد. (هرچند که دخل و تصرفهایی در آن توسط کاتبان و راویان و حتی صوفیان جهت نشان دادن گوشه‌ای از محنت و جلوه‌ای از حقانیت آنها [صوفیان] در طول زمان صورت گرفته است).

(۳) از نظر واقعیت داشتن این حکایت باید گفت «آری»، اما در اینجا منظور، رابطه این حکایت با یک واقعه می‌باشد که در گذشته اتفاق افتاده است. بحث مربوط به روایت‌های این حکایت بحثی جداگانه است و باید گفت همانطور که در سیر این پژوهش مشاهده گردید، اعتبار برخی روایات از این نظر (واقعیت) قابل قبول است (مانند روایت *حلیه الاولیاء*) و برخی دیگر تا حد یک حکایت ساده، تحریف شده و به دور از واقعیت تنزل می‌کند (مانند روایت *تذکره الاولیاء*) و برخی نیز بسیار کوتاه و در حد یک اشاره‌اند (مانند روایت *احیاء علوم الدین*) که ارزش چندانی ندارند.

(۴) درباره دلیل شکل‌گیری حکایت به ترتیب اهمیت می‌توان گفت:

(الف) عمل نوری در این حکایت و به تبع آن آزاد شدن محاکمه شوندگان از یکطرف (که با توجه به فضای موجود در آن روزها اتفاقی عجیب مینموده است و این عجیب بودن احتمالا باعث شده تا این حکایت بر سر زبانها بیفتد و در یادها بماند) و از طرف دیگر باید رابطه این حکایت با واقعه‌ای نسبتا مهم (مخصوصا برای صوفیان) را به چگونگی عمل نوری نیز اضافه کرد.

(ب) این حکایت بعنوان یک واقعه از زندگی یک عارف بزرگ و مهمتر از آن بعنوان وسیله برای نشان دادن یکی از عقاید و مسلک‌های او (ایثار) بصورت کاملا منحصر بفرد و ملموس می‌باشد؛ بهمین دلیل به احتمال زیاد افراد در آنزمان هنگام صحبت از او و مخصوصا درباره یکی از عقاید او (ایثار) به طور ناخودآگاه به یاد این حکایت می‌افتادند.

(ج) با توجه به اینکه در برخی کتب تاریخی (مانند *تاریخ دمشق*) نیز آمده است می‌توان گفت از نظر تاریخی (مخصوصا در زندگی این عارف) نیز تا حدودی از یک اهمیت نسبی برخوردار بوده است.

(۵) درباره شخصیتها در سیر پژوهش بیش از مسائل دیگر صحبت شده است و مشاهده گردید که کدام روایتها در این زمینه مشکل دارند و از واقعیت دور شده‌اند و نیز نقش و موقعیت این اشخاص در این سیر کاملا آشکار گردید.

۶) در جریان مقاله مکان محاکمه بطور قطع مشخص گردید (بغداد)، اما زمان محاکمه بدلیل کمبود اطلاعات بطور تقریبی روشن گردید (سال ۲۶۴ قمر).
۷) رابطه برخی از شخصیتها با نوری در جریان پژوهش آشکار شده است.
۸) تمام مطالبی که در مقاله بیان گردید به نوعی درباره ابوالحسین نوری اطلاعاتی به ما میدهند، اما نکاتی چند علاوه بر این مطالب باید اضافه کرد:
شخصیت وی: الف) بسیار بی پروا ب) راسخ بر سر عقیده ج) داری قدرت بیان بالا (بگونه‌ای که میتوانست بر دیگران تأثیر بگذارد و این ویژگی با شاعر بودن او همخوانی دارد).
زمینه فکری وی: «ایثار» بعنوان یکی از مهمترین ابعاد فکری نوری در این حکایت بطور بسیار برجسته‌ای نمایان است. بخصوص که یکی از اصول مکتب نوری است. (بحث پیرامون این موضوع [ایثار] درباره این حکایت و نوری حائز اهمیت است، اما از عهده این مقاله خارج بوده و نیاز به فرصت دیگری است).

نتیجه‌گیری (خلاصه یافته‌ها)

۱. دو راوی اصلی حکایت: عمرالبینا البغدادی و احمد بن عطاء
۲. مکان محاکمه بغداد و زمان آن احتمالاً ۲۶۴ ق
۳. غلام خلیل برای کسب قدرت و از میان برداشتن رقیبان دینی خود در بغداد شروع به دسیسه‌چینی برای سرکوبی صوفیان کرد تا خودش از لحاظ دینی در رأس باشد نه صوفیانی که مردم برای آنها احترام بسیار قائل بودند و همچنین مورد محبت.
۴. خلیفه حاضر در حکایت المؤمن بالله است نه المعتمد بالله که ذهبی نام او را آورده است.
۵. قاضی محاکمه اسماعیل بن اسحاق است نه عباس بن علی که هجویری نامش را آورده است.
۶. قاضی بدلیل خصومت با غلام خلیل، و همچنین احتمالاً بدلیل سابقه آشنایی با ابوالحسین نوری، در روند آزادی نوری و همراهانش تأثیرگذار بوده است.
۷. منظور از ابوحزمه که در روایات مختلف به شکلهای متفاوتی آمده، همان ابوحزمه بغدادی صوفی بزاز است.
۸. شبلی برخلاف گفته عطار در محاکمه حضور نداشته است و حتی شاید در محنت غلام خلیل به او آزاری نرسیده باشد.
۹. جنید برخلاف گفته عطار در محاکمه حضور نداشته است. البته نام او در برخی روایات آمده، اما نه بعنوان محاکمه شونده.
۱۰. احتمال دارد رقام که نامش در رساله قشیریه آمده، همان ابوبکر دقاق (یا رقاق) باشد؛ نه طبق گفته دائرة المعارف بزرگ اسلامی، رویم بن احمد.

۱۱. وجود هر سه عارف بزرگ یعنی ابوبکر دقاق، ابوحمزه بغدادی و ابوالحسین نوری در این محاکمه بی‌دلیل نبوده، بلکه احتمالاً بدلیل سابقه دوستی آنها با یکدیگر و شاید بخاطر هم محله‌ای بودن آنها بوده است.

۱۲. از نظر تاریخی بیشترین اشتباهات را به ترتیب در روایتهای موجود در تذکره *الأولیاء* و کشف *المحجوب* میتوان یافت.

منابع	سند روایت	خلیفه	بانی یا بانیان محاکمه	قاضی	محاکمه شوندگان	خصیتهای فرعی
حلیه الاولیاء	سمعت عمر البناء البغدادی	خلیفه	غلام خلیل	قاضی القضاة	جمعی و از آنها نوری	سیاف
آداب الصحبة	-----	بعض الخلفاء	-----	-----	جمعی و از آنها ابوالحسین نوری	سیاف
تاریخ بغداد	اخبرنا ابونعیم قال سمعت عمر البناء البغدادی	خلیفه	غلام خلیل	قاضی القضاة اسماعیل بن اسحاق	جمعی و از آنها نوری	سیاف
رساله قشیریه	از استاد ابوعلی دقاق شنیدم	خلیفه	غلام خلیل	قاضی	شحام و رقاص و نوری و جماعتی	سیاف، جنید (در فقه گریخت و خویشتن را بدان باز پوشید و وی فتوی کردی بر مذهب بوئور)
کشف المحجوب	-----	خلیفه	غلام خلیل	قاضی القضاة عباس بن علی	نوری و رقاص و بوحمزه	سیاف، صاحب برید
تلبیس ابلیس	۱- یاسناد عن أبي نعیم الحافظ قال سمعت عمر البناء البغدادی ۲- یاسناد إلى ابی العباس أحمد بن عطاء	۱ و ۲ - خلیفه	غلام خلیل	۱- قاضی القضاة اسماعیل بن اسحاق ۲- القاضی	۱- آنها را گرفتند و یکی از آنها نوری بود ۲- نوری، ابوحمزه صوفی، ابوبکر دقاق و جمعی از همعصران	۱ و ۲- سیاف ۲- جنید بن محمد (که با فقه خود را نجات داد که بر مذهب ابی ثور بود)
احیاء علوم الدین	-----	خلیفه	-----	-----	جماعتی از صوفیان و از آنها نوری	سیاف
کیمیای سعادت	-----	خلیفه	-----	-----	قومی از صوفیان و از آنها نوری	-----
تاریخ الاسلام	قال ابونعیم سمعت عمر البناء البغدادی	خلیفه	غلام خلیل	قاضی القضاة اسماعیل بن اسحاق	جمعی و از آنها نوری	سیاف
سیر اعلام النبلاء	قال ابونعیم سمعت عمر البناء البغدادی	خلیفه المعتمد	غلام خلیل	قاضی القضاة اسماعیل بن اسحاق	جمعی و از آنها نوری	سیاف

تذکره الاولیاء	-----	خلیفه	غلام خلیل	قاضی	ایشان را حاضر کردند و ایشان ابوحمزه، ارقام و شبلی، نوری و جنید بودند	سیاف، صاحب برید
شرح شطحیات	-----	خلیفه	غلام خلیل	قاضی	نوری، ابوحمزه و رقاق را بگرفتند	سیاف
مصباح الهدایه	-----	خلیفه	جمعی از منکران	-----	هر که از ایشان معروف و مشهور بود الاً جنید	سیاف، جنید (که به فقه و دیانت تمیزی و شهرتی داشت)
طبقات الاولیاء	-----	خلیفه	-----	قاضی	صوفیه و از آنها نوری	سیاف
الکواکب الدرّیه	-----	خلیفه	غلام خلیل	قاضی القضاة بغداد	آنها را حاضر کردند	سیاف
نتایج الافکار	-----	خلیفه	غلام خلیل	قاضی القضاة بغداد	جمعی و از آنها نوری	سیاف
حکایت تصحیح شده	۱ - عمر البناء البغدادی ۲ - ابوالعباس احمد بن عطاء	برادر خلیفه الموفق	جمعی از زاهدان بصره ای در بغداد و در رأس آنها غلام خلیل	قاضی القضاة اسماعیل بن اسحاق	جمعی و از جمله آنها نوری، ابوبکر دقاق، ابوحمزه بغدادی، رقام و شحام	سیاف، صاحب برید، جنید

(جدول تفاوت‌های روایات)

کتابنامه

- ۱- الاتابکی، ابی المحاسن یوسف. نجوم الزاهره فی ملوک. القاهرة: وزارة الثقافة و الارشاد القومي الموسسه المصريه العامه، ۱۳۸۳ ق
- ۲- _____ . صفه الصّفوه. ضبطه و خرّج آیاته و أحادیثه و علو علیه عبدالرحمن الادّقی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.
- ۳- _____ . المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم. دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا راجعه و صححه نعیم زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
- ۴- ابن حوقل، ابوالقاسم. صورۃ الأرض. بیروت: دارالمکتبه الحیاه، بی تا.
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمن. تاریخ ابن خلدون. بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۳۹۱ ق / ۱۹۷۱ م.
- ۶- ابن خلکان، شمس الدین احمد. وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان. حققه الدكتور احسان عباس، بیروت: دارالصادر، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۶۸ م.

- ۷- ابن الطقطقی، محمد بن علی المعروف. الفخری. ج ۱، تهران: الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق / ۱۳۷۲.
- ۸- ابن العبری غریفوربوس، أبی الفرج. تاریخ المختصر الدول. وقف علی تصحیحه و فهرسته الأب أنطون صالحانی الیسوعی، بیروت: الحازمیة، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- ۹- ابن العماد، ابی الفلاح عبدالحی. شذرات الذّهب فی اخبار من ذهب. بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- ۱۰- ابن کثیر، ابوالفداء. البدایة و النهایة. دقّی أصوله و حَقَّقَهُ دکتور أحمد ابوملحم، دکتور علی نجیب عطوش و... دارالکتب العلمیة، بیروت: ۱۴۰۷ ق.
- ۱۱- ابن مُلَقِّن، ابی حفص عمر. طبقات الاولیا. حَقَّقَهُ و خَرَّجَهُ نورالدین شریبه، قاهره: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.
- ۱۲- الأسیوطی، عبدالرحمن. لبُّ آلباب فی تحریر الانساب. بیروت: دارالصادر، بی تا.
- ۱۳- ابن یعقوب، احمد. تاریخ الیعقوبی. قدم له و علق علیه السید محمد صادق بحر العلوم، نجف: الحیدریه، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م.
- ۱۴- بغدادی، ابوبکر احمد خطیب. تاریخ بغداد. قاهره: سعاده، ۱۳۴۹.
- ۱۵- بقلی شیرازی، روزبهان. شرح شطحیات. بتصحیح هنری کرین، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۰ ق / ۱۹۸۱ م.
- ۱۶- پور جوادی، نصرالله. مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی. ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- ۱۷- جامی، عبدالرحمان. نفحات الانس من حضرات القدس. تهران: ۱۳۸۲.
- ۱۸- حدود العالم. به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۴۰۳ ق / ۱۳۶۳ / ۱۹۸۳ م.
- ۱۹- حموی، یاقوت. معجم الادباء. قاهره: دارالفکر، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م.
- ۲۰- _____ . معجم البلدان. بیروت: دارالصادر، ۱۳۴۴ ق / ۱۹۶۵ م.
- ۲۱- دائره المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۲، زیر نظر موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- ۲۲- ذهبی، شمس الدین محمد. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام. تحقیق الدکتور عمر عبد السّلام تَدْمَری، دار الکتب العربی، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
- ۲۳- اصبهانی، ابونعیم احمد. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء. قاهره: سعاده، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۷ ق.
- ۲۴- _____ . تذکره الحقاظ. تهران: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ ق.
- ۲۵- _____ . میزان الاعتدال فی نقد الرجال. تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.

- ۲۶- _____ . دول الاسلام. بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
- ۲۷- _____ . سیر اعلام النبلاء. بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.
- ۲۸- سزگین، فؤاد. تاریخ نگارش‌های عربی. ترجمه و تدوین و آماده سازی مؤسسه نشر فهرستگان به اهتمام خانه کتاب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶.
- ۲۹- سلمی، عبدالرحمن. طبقات الصوفیه. بتحقیق نورالدین شریبه، مصر: دارالکتاب العربی، ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۳ م.
- ۳۰- السمعانی، ابی سعد عبدالکریم. الانساب. تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی، دارالجنان، بیروت: ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
- ۳۱- السیوطی، ابوبکر. تاریخ الخلفاء. بتحقیق محی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
- ۳۲- شعرانی، عبدالوهاب. الطبقات الکبری. مصر: الازهریه، ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۵ م.
- ۳۳- الصّقدی، صلاح الدین محمد. الوافی بالوفیات. هلموت ریتز، بیروت: دارالصادر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
- ۳۴- انصاری، عبدالله. طبقات الصوفیه. مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولایی، تهران: توس، ۱۳۶۲.
- ۳۵- عروسی، مصطفی. نتایج الافکار القدسیه. بولاق، ۱۲۹۰ ق.
- ۳۶- عطار، فریدالدین محمد. تذکره الاولیا. تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران: زوار، ۱۳۷۲.
- ۳۷- غزالی، ابوحامد محمد. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران: ۱۳۶۴.
- ۳۸- قشیری، ابوالقاسم. الرساله القشیریه. تحقیق عبدالحلیم محمود و الدكتور محمود بن الشریف، تهران: بیدار، ۱۳۷۴.
- ۳۹- قشیری، ابوالقاسم. رساله قشیریه. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۴۰- کاشانی، عزالدین محمود. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح و مقدمه و تعلیقات آقای جلال الدین همایی، تهران: زوار، ۱۳۸۱.
- ۴۱- ماسینیون، لویی. مصائب حلاج. ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: جامی، ۱۳۶۲.
- ۴۲- ابن الاثیر، ابی الحسن علی. الکامل فی التاریخ. بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م.
- ۴۳- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. وضع مقدمته و هوامشه و فهارسه لدكتور محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م.

- ۴۴- المناوی، محمد عبد الرؤوف. الكواكب الدرّیة فی تراجم السّادات الصوفیة (الطبقات الكبرى).
حققه و ضبطه محمد فتحي، الطبعة الاولى، قاهره: مكتبة الدارالعربية، ۱۴۳۰ ق / ۲۰۰۹ م.
- ۴۵- هجویری، ابوالحسن علی. كشف المحجوب. تصحيح د - ژوكوفسكى با مقدمه قاسم انصاری،
تهران: طهوری، ۱۳۷۳.
- ۴۶- ابن الاثیر، ابی الحسن علی. اللباب فی تهذیب الانساب. مصر: السعادة، ۱۳۵۷ ق.
- ۴۷- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی. تلبیس ابلیس. الثقافیة، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
- ۴۸- _____ . تلبیس ابلیس. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی،
۱۳۶۸.